

پول هایش را به بانک‌ها یا سربازان آمریکایی نسپرده و با چمدان‌های خودش برده؟ آن هم با آن حالش!  
دوم اینکه اگر منظورش این است که خودش قبلاً اعتماد داشته، اما بعداً آن را گم کرده یا نمی‌داند کجا گذاشته است، خوب چرا نرفته صادقانه به امریکایی‌ها بگوید که من اعتمادم به شما را گم کرده‌ام و یک المثنی یا گواهی برابر با اصل بدهید ببرم در کاخ ریاست جمهوری آویزان کنم؟ آن وقت لباس هایش را قاطعی پول‌ها کرده و نشسته در هواپیمایش و رفته در ویلایش در فلانستان و آنجا قضاوت کرده - وای وای - که امریکایی‌ها قابل اعتماد نیستند و من مجبور شدم بدون وطن و اقلام مرتبط، بیایم اینجا حمام آفتاب بگیرم و شعر بسرایم، هان؟!

اشرف غنی، رئیس‌جمهور فراری افغانستان بعد از مدت‌ها، سر از مخفیگاه خود بیرون آورده و گفته است: «اعتماد به امریکا دلیل سقوط افغانستان بود». وی بدون آنکه خنده‌اش بگیرد یا حتی لبخند بزند، صاف توی چشم‌هایش (چشم‌های خبرنگار) نگاه کرده و جمله فوق را از حفظ گفته است. برای مردم و رسانه‌ها و شخص نگارنده (یعنی من) هم این سؤال‌ها پیش آمده که در «اینجا» می‌پرسم، شاید اشرف از «آنجا» جوابش را بدهد و ملتی را از نگرانی برهاند، مزدگانی را هم که قبلاً با خودش برده است! سؤال اول اینکه اگر منظور اشرف این است که خودش به امریکایی‌ها اعتماد داشته است، خوب پس چرا قبل از خروج امریکایی‌ها، از افغانستان فرار کرده است و از آن بدتر این که چرا

### دیوانه حافظ

افشار جابری و حافظ شیرازی  
نیست بر لوح دلم جز آلف قامت دوست  
وب و پ، و ت و ث، و ج و ج، و ح و و...  
بهزاد توفیق فر

## شاهنشاه رفت

زهرآراسته نیا  
باز آمد بر براندازان غمی  
۲۶ دی چه روز مبهمی  
تیتیر یک این بود: شاهنشاه رفت  
وه چه تیتیر فرم دار و محکمی!  
اشتباهی «در» نزن بر تیتیرها  
در نرفته ترک کرده یک کمی  
رفتش در چشم ما طولانی است  
بوده در مقیاس نوری چون دمی  
یک کمی احوال‌شان ناکوک بود  
رفت تا شاید بیاید مرهمی  
خرج داروها زیاد است و گران  
برده گر همراه با خود درهمی  
خُبالا! درهم نبود و شمش بود  
یا که شاید قالی ابریشمی  
رفت و بعدش تاج او علاف ماند  
حیف پولش! داد بر باد آدمی  
داشت ربع پهلوی هم سپس شاه  
سیس قالی، سپس خاص شلغمی  
حیف دست در دماغش بشیر شد  
پخش کرده در اینستایش سمی



# تذکره الأشقیبا

تذکره محمد رضا پهلوی خدا نیامرز

فرح به ستوه آمد و یانگ بر آورد که آیا کارتر ما را اسیر نموده است؟ ما را برهاندید که مجنون خواهیم شد. پس از امریکا شاه به پاناما شد تا بلکه دمی آسوده گردد، لیکن کارتر چشم طمع به شاه دوخته بود تا بلکه با تحویلش به ایران، گروه‌گان‌های خود را برهاند. دولت پانامائیز نوکری و فادار برای کارتر بود و چون کارتر اشاره‌ای می‌نمود پاناما اجابت می‌کرد. نقل است که دیکتاتور پاناما شاه را انتقاله خطاب می‌کرد و شاه خاموش مانده و چاره‌ای جز قبول نداشت. چون شاه از بند پانامابجست، به مصر باز همی گشت که انور سادات از جاکران و دوستان قدیمش بود و شاه هم سابقاً از مصر همسرا اختیار کرده بود و داماد مصر محسوب می‌گشت، چون بیماری‌اش وخیم شد و طبیبان عاجز نیافتند، شاه سقط شد و در مسجدی در قاهره به خاک فرورفت و نامی از وی نماند. خدایش نیامرز.

مصرف رفت، بعد به مراکش، سپس به باهاماس شد، بعد از آن مکزیک و سپس امریکا و چند صباحی نیز در پاناما سکنی گزید. بلاد انگلیس و سوئیس و اردن و فرانس نیز محل سگ به وی نهادند و دروازه‌ها بر وی بیستند. از ذلت و خواری هرچه که بود کشید و دم برنیاورد که چاره‌ای جز این نداشت. چون بیماری بر وی غالب گشت کارتر بر وی رحم کرد و مجال داد تا شاه به نزد طبیبان امریکایی بیاید و چون سلامتی حاصل شد فوراً پرواز. از قضا خبر دادند که سفارت امریکا در تهران تسخیر شده و کارتر که ترس بر او مستولی گشته بود از کرده خویش پشیمان شد. چون از طبابت طبیبان فراغت یافت، خود را بی پناه و آواره دید و تا کشوری دیگر بروی رحم نماید او را ببیند به ناچار در مرکزی که برای نگهداری مجائین بود اسکان داده شد. نقل است که در اینجا

آن دیکتاتور خودفرخته، آن خائن برافروخته، آن دزد ثروت‌اندوخته، آن عروسک دست‌اجنبی، آن تبدیل‌کننده سفره ملت به یغلولی، دروغگوی همایونی «محمد رضا پهلوی» لعنة الله علیه و علیٰ بعه و علیٰ فرحه. چون ملت قیام کردند، بسیار رسید تا حدی که حیاط کاخ بر شده بود از شلوارهای شسته شده همایونی و چون کار بالا گرفت، ماندن به صلاح جان و مال خویش ندید و تمام سوراخ و سنبه‌های جیبش را مملو از طلا کرده و بازنی به مثابه فریخته که فرح نام داشت و به گواه شاهدان عیال او بود، از مملکت فرار کرد. نقل است که سرخواستنش دعوا بود و کشورها چون کش تنبانی، وی را پاس می‌دادند به یکدیگر. اول به



محمد رضا رضایی

## صندلی شاه به مناسبت فرار شاه

# بسوی وطن می‌داد!

چشم غره رفت و گفت چرا موقع فرار از ایران به دستور فرح ۳۸۴ چمدان از جواهرات پر کردید و بردید؟  
گفتم: بگذارید خودش بیاید اینور، از خودش پرسید. ما به حریم شخصی هم احترام می‌گذاریم و از هم سؤال نمی‌کنیم. چشم غره‌ای رفت.  
گفتم: بوی وطن را می‌داد!  
گفت: یک مِشَت خاک برمی‌داشتی!  
گفتم: اتفاقاً برداشتم. (دست کردم در جیب کفتم و یک مِشَت خاک در آوردم)  
گفت: اینور هم دست چپاول از اموال عمومی بر نمی‌داری؟  
گفتم: سخت بود نفهمیدم!  
گفت: (بیخیال! یک چیزی گفت که اگر بدرمان هم می‌شنید به دایره لغاتش فوراً می‌فرود)  
گفتم: از لبخندمان چند ثانیه فیلم نمی‌گیرید تا از مردم رای جمع کنم؟  
گفت: (بیخیال!)

داشتم در تقویم دنبال تعطیلات می‌گشتم که تمنان رفت روی ویبره. گفتم باز کدام «پدر در تنور پدرمان سوخته‌ای» دارد تاریخ دوم اهنمائی می‌خواند! باباشاه داد زد: تلفنت را از سابلنت بردار بسره چشم‌سفید پدر تبعید کن! دعوت شده بودم به برنامه پر بیننده صندلی‌شاه. دل‌مان می‌خواست فرح بانویمان هم زودتر آمده بود این طرف تا با هم مسابقه زوجی کهنه شرکت می‌کردیم. این فوزیه فیسوف فقط فکر خودش است.  
همین که روی صندلی‌شاه نشستم، بوی یکی از زندانیان ساواک خودمان زد زیر بینی‌مان. ناخن‌هایش را فقط با آچار شلاقی می‌شد کشید.  
مردک بکهو رسید: چرا ۲۶ دی از کشور فرار کردید؟!  
رگ غیرتم باد کرد و گفتم: توی دانشگاه یادتان ندادند بگویند کشور را ترک کردم؟  
بی‌تریبت خندید.  
گفتم: چون احساس خستگی می‌کردم!  
گفت: خسته بودی باید می‌رفتی رختخوابت نه خارج کشور!  
گفتم: بچه‌ها نگاه می‌کنند، تکرار می‌کنند. باباشاه مون هم خسته می‌شد می‌رفت خارج کشور.  
گفت: نمی‌رفتی، می‌فرستادش!  
گفتم: ها همین! از کجا می‌دونی منو نفرستادن؟  
بنا به فرمایشات بانو فرح در باب استفاده از بهترین سلاح، بغض کردم تا دلش نرم شود ولی مردک بتنی زل زد توی چشمم و همان قطره اشکی که به زور از مجرای پایینی به چشمم رسانده بودم، تبخیر شد!  
گفت: اصلاً منگر غیر از چپاول اموال بیت‌المال و مردم چه کار کردی که خسته بودی؟  
گفتم: این را نفهمیدم ولی به نظرم کار سختی می‌آید!  
گفت برای شما مثل آب خوردن است.  
خواستم جورا عوض کنم گفتم: از این برنامه‌ها نیست که تهش بانو فرح را دعوت کنی بیاید این دنیا و ذوق‌مرگ شویم!؟



## فال روز

بگفتا نیگمردی کن نه چندان  
که کرده خیره گرگ تیز دندان  
مرضیه ربیعی  
ای صاحب فال:  
دولت روحانی با همه گاف‌ها و بی‌تدبیری‌هایش در مذاکرات به پایان رسید. اکنون نوبت تیم جدید مذاکره است که نشان دهند چند مرده حلاج‌اند و گرگه اجرای تمامی تعهدات به صورت شتابزده و یکطرفه، آن هم در مدت دو ماه که کار سختی نیست! دولت قبل آنقدر هول بود که رسانه‌های خارجی نیز با دیدن شتابزدگی آنها گفتند: چه خبر تونه؟!  
از کار انداختن ۱۲ هزار سانترفیوژ، بتن‌ریزی در قلب راکتور اراک، خارج کردن هزاران کیلو از ذخایر اورانیوم غنی شده از کشور و حتی متوقف کردن تحقیق و توسعه، همه نیگمردی دولت قبل بود. اگر الان بخواهی روشنفکر بازی دربیاوری و فکر می‌کنی که غرب در جواب می‌گوید آفرین، بیا که با پشت دست بزمن توی دهنت! می‌پرسی چرا؟ چون همان سال ۹۴ و در زمانی که روز اجرای تعهدات طرف مقابل فرا رسید، امریکا برجام را نقض و تحریم‌های جدید ضد ایرانی را تصویب کرد. امریکا هم هیچ‌گاه تعهدات خود را اجرا نکرد!  
پس ای صاحب فال امید داشته باش که گرگ تیز دندان که همان طرف غربی باشد، این بار خیره بماند و به در نگاه کند. دری که آه می‌کشد...

## اتفاق

### واکنش مسئولین

### تهدید AFC به حذف تیم‌های ایرانی در صورت حرفه‌ای نشدن

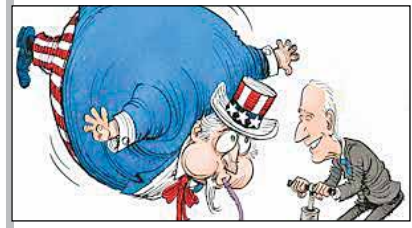
### حذف تیم‌های ایرانی از لیگ قهرمانان آسیا

### واکنش هواداران به وضعیت حاضر

## مرور سال ۲۰۲۱ / بخش آخر

### بایدن و دیگر هیچ

اما جایزه چیزترین اتفاق سال می‌رسد به رئیس‌جمهور ابرقدرت دنیا، بایدن! پیرمرد در حاشیه یک اجلاس مهم جهانی و مقابل دیدگان سران کشورها چنان جلب توجه کرد که سران کشورها هرکار کردند تا خودشان را به آن راه بزنند، نشد. البته یاد معده بایدن بیشتر از اینکه جنبه سیاسی داشته باشد، جنبه فرهنگی دارد. چرا که نشان‌دهنده اهمیت تربیت خانوادگی در دوران کودکی است. البته اعتماد به نفس بایدن ستودنی است؛ هرکس دیگری که بود و این‌گونه جلوی مردم بی‌آبرو می‌شد، از هر شغل و مقامی که داشت استعفا می‌داد.  
ولی نامبرده چنان با خونسردی در انتظار عمومی و رسانه‌ها حاضر می‌شود که انگار آن صدا حاصل کشیده شدن کفش چرمی‌اش به زمین بوده است!  
در این ستون سعی کردیم به بهانه شروع سال ۲۰۲۲ نگاهی بیندازیم به برخی اتفاقات مهم و بعضاً عجیب سال ۲۰۲۱. همان‌طور که مشاهده کردید، ۲۰۲۱ پر بود از اتفاقاتی که ابرقدرت بودن امریکا را نشان می‌داد، مخصوصاً همین آخری. البته یک ابرقدرت خسته و پیر و دارای مشکلات گوارشی. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند سال ۲۰۲۲ هم با همین دست فرمون جلو برود، ببینیم چه می‌شود.



سید مهدی موسوی

## هوآکردن رؤسای ایلات به‌جای اعدام شاعران

### مثل آپولو

سیرما قره دانی  
در دوره رضاخان در راستای «تمرکز قدرت در حکومت مرکزی» (نه واقعاً!) بزرگان محلی اعدام می‌شدند. چون مسائل دهشتناکی از جمله وجود روحیه رئیس‌بازی در بزرگ ایل و یا رسم در کردن تیر در مراسم عروس بیرون اقوام، تمرکز «قدرت مرکزی» را در تهران بهم می‌ریخت و نمی‌گذاشت مثل آدم کارش را بکند.  
به همین دلیل مرسوم بود اگر اعلی‌حضرت بعد از یک آروغ مرسوم با طعم پیاز، حکم شاهانه صادر می‌نمود که «کوچ‌نشینا من بعد زمستوناً نوک سیلان چادر بزین. تابستوناً برن حبرین» (آن وقت‌ها هنوز دختر خانه بوده) امز امر ایشان بود و جمله چاکران غلط می‌کردند روی حرف ایشان حرف بزنند (بجز تاج‌الملوک).  
روزی از روزها شاهنشاه تاجدار با خودش توی یک جایی خلوت کرده بود و نوکری هم که رفته بود آفتابه را آب کند، معلوم نبود کدام گوری مانده. پس فرصتی فراهم شد تا اعلی‌حضرت در مورد بلایی که زیر چرخ دنده‌های توسعه و پیشرفت علی‌الخصوص «یک‌جانشینی عشایر»، بر سر رعیت آمده فکر کند و به خودش بیاید.  
سپس به دستور همایونی‌شان «ارتشبد بهرام آریانا» با هدایایی شامل بادکنک رنگی، پیکسل و کلاه بوقی با تم چادرنشینی راهی نواحی مرکزی، غرب و جنوب‌غرب شد تا کشتار جمعی و فردی و تبعیض‌های گذشته را از دل ایلات و عشایر در بیاورد.



همان‌گونه که در تصویر مشاهده می‌کنید: نماینده دولت مرکزی، سران ایلات و عشایر را عین مرتاض‌ها هوا داده است تا با اولین تجربه پرواز بدون طیاره در سطح منطقه، هم حالش را ببرند و هم خصومت‌های قبلی از دل‌شان در بیاورد. این امر به‌عنوان یک سند متقن تاریخی نشان می‌دهد که چیزهای تفتنی‌ای چون پرواز بی‌طیاره تا خود ملکوت اعلی از خدمات رضاخان است و جا داشت آقای ربّ پهلوی در بیانیه اخیرش اشاره‌ای بدان نماید.  
خبیر: رضایر پهلوی، در مورد مرگ شاعری که در زندان مبتلا به کرونا شده بود، بیانیه صادر کرد.